بسم الله الرحمن الرحيم

# اشاره

بحث در تعليم محرم بود که یک مورد تعليم دانش‌ها و علوم و مسائل و امور محرم است.

در اين زمينه:

اولاً: می‌شود به آياتي مثل «**اجتنبوا قول الزور**» و کذب و افتراء؛

ثانیاً: به آياتي مثل «**من يشتري لهو الحديث**» استدلال کرد؛

ثالثاً: روايات تعلیم باب ضلال را بحث کرديم.

روايات «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِه‏**»[[1]](#footnote-1).

در اين روايات سه چهار تعبير وجود داشت؛ بعضي جاها «**من علم باب ضلال**» داشت، بعضي جاها «**من تکلم بکلمة ضلال**» بعضي از روايات «**من سن سنة ضلال**» داشت که آموزش چيزي که گمراه‌کننده باشد مورد نکوهش است. ـ مع‌الأسف بررسي نکردم که عين اين روايات در کتب اهل سنت هم آمده است يا نه ولي بعيد نيست که بيايد ـ هرچند بعضي از روايات ضعيف بود ولي روايات معتبر هم داشت و مجموعاً همديگر را تعاضد... می‌کنند بخصوص که در مجامع عامه رواياتي با همين مضمون وارد شده است.

## نکات مهم در باب دلالت روایات

ضمن روايات بايد نکاتی را موردتوجه قرار بدهيم تا حدود دلالت آن‌ها مشخص بشود.

### نکته اول

دلالت روایات دلالت بر حکم کراهی نمی‎کند بلکه دلالت بر حرمت می‌کنند هم به دليل این‌که مناسبات حکم و موضوع اين امر را اقتضاء می‌کند و هم این‌که مفاد و محمول حديث اين است؛ هرچند نهي ندارد اما دارد «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِه‏**» مؤاخذه‌ای که از شخص مرتکب گناه می‌شود همان مؤاخذه بر تعلیم‌دهنده هم وارد است؛ و لذا چون وعده عذاب اخروي داده شده حرام می‌شود. برخلاف فراز اول که «**من علم باب هدي**» دارد «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِه‏»**[[2]](#footnote-2) دلالت بر وجوب نمی‎کند چون در مواردي که امرونهي نیست و وعده و وعيدي وجود دارد، اگر وعده‌ووعید امر اخروي است وعد اخروي بيش از استحباب افاده نمی‎کند، ولي وعيد اخروي اگر عذاب باشد مفيد حرمت است اما اگر عذاب اخروي و عذاب قبر يا منع از منازل بالا باشد افاده حرمت نمی‎کند.

بنابراين اقسامي براي وعده‌ووعید گفتيم و جهت اولي در اينجا بحث دلالت بر حرمتشان هست.

احکام با دو تعبير کلي می‌آيند، گاهی امر و نهي دارد، امر و نهيهما بمنزلتهما، مثل ماضي و مضارع، يکي هم وعده‌ووعید یا جريان مصالح و مفاسد است که دو قسم می‌شود.

رواياتي مثل  **«الحسد يأکل الحسنات** و.‎..» وعده و وعيدها امر و نهي و ماضي و مضارع نيست که مستقيم بعث و زجر در این‌ها باشد بلکه جمله‌های خبري است و مصالح و مفاسد را ذکر می‌کند اين وعده و وعيدها يا دنيوي است يا اخروي.

در باب دنيوي بحث مفصلي است مثل **«قلة العیال احد الیسارین**» که دارای دو احتمال است:

اولاً: علی‌الاصول دال بر حکم الزامي نیست مگر قرائني باشد، اینکه ارشاد بشود یا حکم‌های استحبابی از آن بیرون بیاید بحثی دارد که در جای خود باید بشود. بيان مصالح و وعد و وعید اخروی گاهی وعد است گاهی وعيد است.

به‌عبارت‌دیگر يا جنبه بيان مصلحت و وعد است يا بيان مفسده و وعيد است. بيان مصلحت و وعد، علي الأصول مفيد حکم غير رجحاني و غير الزامي است. اگر بيان مصلحت و وعدي باشد و اخروي هم باشد مثلاً درجاتی داده می‌شود و در بهشت با مقربين است و در برزخ کذا و کذا است؛ این‌ها دلالت بر رجحان می‌کند که قدر متيقنشان استحباب است شايد قرائن خاصه‌ای افاده وجوب بکند ولي علی‌الاصول افاده استحباب می‌کند، اما در بيان وعد وعيد دو قسم می‌شود اگر وعيد مشتمل بر عذاب جهنم است دلالت بر حرمت نمی‎کند اما گاهي وعيدهاي مربوط به عذاب‌های موقت است و به‌تنهایی نمی‌تواند افاده حرمت بکند. این‌که در قيامت معطل می‌شود الزاماً نمی‌تواند دلالت بر حرمت بکند البته ممکن است قرائني پیدا بکند که افاده حرمت بکند.

بنابراين وقتي شارع وعده‌ووعید را بيان می‌کند گاهی مستقيم بر بعث و زجر دلالت می‌کند يا به صورت جمله‌هایی است که مستقيم بر امر و نهي دلالت می‌کند و گاهی باواسطه ـ به صورت کنايه و دلالت التزامي ـ بيان می‌کند. اگر دنيوي باشد الزامي نيست و ارشادي يا مولوي بودنش جاي بحث دارد اما اگر اخروي باشد ترديدي در آن نيست که حکمي دارد و ارشاد نيست مگر این‌که قرينه خاصي باشد. اگر بيان وعد باشد حکم غير الزامي را می‌رساند و بيان وعيد و عذاب جهنم باشد حکم الزامي می‌رساند. اين قدر متيقن از جايي است که حکم الزامي باشد بقيه براي بيان حکم الزامي قرائن دیگری می‌خواهد.

سؤال: امر و نهي چگونه است؟

جواب: امر و نهي جنبه دنيوي و اخروي ندارد اصل در امر و نهي مولويت است مگر این‌که جايي مولويت محال باشد مثل اطیعواالله که ارشادي می‌شود. در اصل امر به هر چیزی تعلق بگیرد مولویت است و وجوب را می‌رساند کما اینکه در نهی اصل حرمت است. -من نتیجه چیزی که بیشتر قابل دفاع است را عرض کردم ان‌شاءالله بحثش در اصول خواهد آمد- اصل در امر و نهي مولويت است و اصل دلالت بر وجوب است و خروج از مولويت به ارشاد دليل می‌خواهد همان‌طور که در مولويت خروج از وجوب به استحباب دليل می‌خواهد. قاعده اصلی این است که همه اوامر مولي مولوي است الا ما خرج و همه اوامر مولوي دال بر وجوب است الا ما خرج کما این‌که همه نواهي مولي، مولوي است نه ارشادي و همه نواهي دال بر حرمت است البته همه الا ما خرج. این‌ها حکمت‌هایی است که در روایات آمده و متأسفانه در اصول بيشتر بحث نشده است درحالی‌که انبوه روايات ما بيشتر مفاسد و مصالح را ذکر کرده است به‌خصوص حوزه‌های اخلاقي که بيايد حسد و کبر و در غیراخلاقی هم این‌گونه است. راجع به بيان مفاسد و مصالح حرف‌های زيادي هست اگر امر و نهي است که امر به بعث است و وجوب الا ما خرج.

امر و ما هو بمنزلته بعث مولوي الزامي إلا ما خرج و نهي و ما هو بمنزلته، زجر مولوي تحريمي الا ما خرج.

اگر فقط امر و نهي باشد یا وعد و وعيد مصالح و مفاسد و حکم باشد اما اخروي و دنيوي و الدنيوي لايفيد حکما الزاميا و اينکه اين حکم ارشادي است يا مولوي، جاي بحث دارد؛ و اما الوعد و الوعيد و بیان المصلحة و المفسدة أخرويتان، يختص ببيان المصلحة والوعد و الوعيد لا یفید حکماً الزامیا بل يفيد الرجحان والاستحباب الا أن تفيد خلافه، اما بالقسم الي الوعيد اگر افاد عذاباً اخرويا مرتبطا بالجهنم، حرمت می‌شود و جايي که افاده این‌گونه عذاب‌ها را نکند افاده حرمت نمی‎کند. قسم سومي است که امر و نهي همراه با بيان مصلحت و مفسده و همراه با بيان حکمت است. بعضي جاها امر و نهي‌اي آمده و بعضي از جاها بيان مصالح و مفاسد می‌کند «**قلة العیال احد الیسارین**» مصالح و مفاسدي که کنار امرونهی می‌آيد امرش دال بر حکمت و علت است و اصل اين است که علت باشد و حکمت نباشد.

سؤال: منصوص العلة چگونه می‌شود؟

جواب: منصوص العلة که می‌گوییم هر علتی بیاید امرش داير به اين است که علت حکم باشد يا حکمت حکم باشد در اينجا بايد بگوييم اصل اين است که علت باشد و حکمت قرينه می‌خواهد.

سؤال: نسبت وعد و وعيد چيست؟

استاد: این‌ها خيلي به هم نزديک است با تفاوت‌هایی که دارند.

روايات «**من علّم باب هدي**» و در نکته مقابل «**من علم باب ضلال**» که بينشان روايات صحيحي بود و کتب خاصه و عامه هم آوردند مشتمل بر دو قاعده است:

1. يکي **«من علّم باب هدي و يکي من علّم باب ضلال**» به علاوه روايت «**من سن سنة هدي و من سن سنة ضلال**» یا «**تکلم بکلمة الحق یا تکلم بکلمة ضلال**» و راجع به اين دو قاعده امر و نهيي وارد نشده است ولي در اولی وعد است **له مثل من عمل به** و لذا بيشتر از استحباب را نمی‎رساند. مستحب است که انسان دانش‌های نيک را به ديگران بياموزد. اين يکي از چند قاعده‌ای است که تعليم معارف ديني را شامل می‌شد تعليم اين امور مستحب است البته در جاهايي واجب می‌شود.
2. قاعده دوم، «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً.**»[[3]](#footnote-3) اوزار در اينجا همان مجازات اخروي است و چون وعيد اخروي را می‌گويد شامل عذاب‌های قطعي جهنم می‌شود و لذا حکم کلي دلالت بر حرمت می‌کند. اين جهت اولي که تعليم ابواب هدايت و خير به عنوان يک قاعده کلي مستحب است اما تعليم ضلال محرم می‌شود.

### نکته دوم

جهت دومی که امر مهمی است آيا مطلق تعليم مورد نکوهش و تحريم قرار گرفته است؟ هل تدل الروايات علي حرمة تعليم الضلال مطلقاً أو فيما إذا خرجت عليه الفعل المحرم؟

آيا آموزش علم باطل يا گناه مثلاً دروغ گفتن یا غنا را ياد بدهد یا دانش‌هایی که او را به شرک می‌رساند، اصل یاددادن بما هوهو و مطلقاً حرام است يا درصورتی‌که گمراهي بر اين مترتب بشود حرام است؟ اگر گمراهي بر اين مترتب نمی‎شود یاد می‌دهد و جواب مجهولاتش را می‌دهد این را هم می‌گیرد يا مخصوص جایی است که ترتب علیه فعل المحرم و ضلال؟

جهت ثانيه اين است که تعليم محرم مطلقاً أو فيما إذا قصد الإضلال؟

**«من علم باب ضلال**» در جايي است که قصد گمراهي دارد و آنچه حرام است تعليم ضلال است. باید قصد باشد برای اینکه اضلال حرام است و تنجز حرمت به اين است که قصد داشته باشد و اگر قصد نداشته باشد حرمت منجز نمی‎شود در «**من علّم باب ضلال**» تنجز حرمت به اين است که قصد داشته باشد و اگر قصدي نکند نمی‎تواند بگويد اين حرمت منجز شد. تعليم الضلال گناه و امر محرم است ولو قصد اضلال هم نباشد ولي تنجز آن به اين است که قصد اضلال باشد و لذا اگر سؤال بشود که قصد دخالت دارد يا ندارد می‌گوييم قصد دخالت دارد و تنجز حرمت بستگی به قصد دارد.

#### من علم باب ضلال

گاهی من علم باب ضلال، يک فعل قصدي است و فعل قصدي به اين است که يک چيز گمراهي را آموزش بدهد، باید قصد آموزش محتوا و ماده داشته باشد. این اندازه می‌گوید تعليم ضلال چون فعل قصدي است قصد هم در موضوع دخالت دارد اما غير از این‌که قصد آموزش او را دارد قصد گمراهی او را هم دارد مثل ذبح که از افعال قصدي است يعني اگر قصد نباشد اين را افاده نمی‎کند فلذا فعل علم باب ضلال يک فعل قصدي است بايد همراه با قصد باشد تا اين حکم شامل آن بشود. سؤال اين است غير از این‌که عمل را قصد کرده است آن غايت که اضلال و گمراهي شخص است آن‌هم دخالت دارد يا ندارد؟ می‌گوييم قصد هم در تنجز حکم دخالت دارد. ‎

سؤال؟ اجتنبوا قول الزور اطلاق دارد...؟

جواب: افعال ترکي تفاوت دارد جايي که می‌گويد اين کار را انجام نده يعني گناه نکن، اما جايي که می‌گويد کاری را انجام بده مثلاً نماز بخوان آنجا فعل‌ها دو قسم می‌شود بعضي قصدي و بعضي غير قصدي می‌شود.

بعضي از افعال را اگر بدون قصد انجام بدهد حرام می‌شود و بعضی‌ها مقيد به قصد است. تعليم علم ضلال از افعال قصديه است؛ لذا بايد قصد خود کار را بکنيد، سؤال ما اين است که اضلال که ضلال بر آن مترتب بشود هم شرط است يا نيست، تعلیم باب ضلال به‌قصد این‌که او گمراه بشود، آيا اين هم دخالت دارد يا ندارد؟ در متفاهم عرفي و ارتکاز عرفي قصد اضلال و گمراهي ديگران دخالت دارد و الا نفس عملي که چيزي را به ديگري ياد بدهد اطلاق ندارد يعني ادعاي انصراف از من علم باب ضلال هست به جايي که قصد اضلال بکند يعني انگيزه او اين است که کسي را از راه بيرون ببرد. اگر با اين انگيزه است حرام می‌شود و اگر اين انگيزه نيست مثل شعبده‌بازی و تفنن است و قصد اضلال نمی‎کند.

سؤال: در جايي که تفنن و سرگرمي است اشکالي ندارد در جايي که می‌داند گمراه نمی‎شود؟

جواب: نقل باطل، باطل نيست، مثل این‌که می‌گويد قرآن این‌گونه گفته است خودش می‌گويد افتراء و کذب است تعليم آميخته با کذب است و حرام می‌شود.

سؤال: اينجا که تعليم ضلال نيست نه قول زور است و نه. ‎؟

جواب: تعليم ضلال علومي مثل موسيقي را کسي بلد نيست ولي او انجام می‌دهد و دیگری ياد می‌گيرد او قصد اضلال ندارد می‌گويد يادت می‌دهم مبادا اين کار را انجام بدهي، سحر و شعبده و موسيقي يا. ‎. شبهات کلامي و امثال این‌ها که او قصد اضلال ندارد. اینکه ضلال بر آن مترتب بشود يا نشود بحث دیگری است. بدون قصد اضلال، فني، دانشي را ياد می‌دهد من علّم باب ضلال، چه قصد اضلال بکند چه قصد نکند، اطلاق دارد، چون قصد بودنش به اين است که خود فعل مقصود باشد اما این‌که نتيجه در او مترتب بشود دليل لفظی نيست اما بحث ما اين است که اين انصراف به جايي دارد که قصد گمراه شدن او باشد. ارتکاز عرفي و تفاهم عرفي بر اين نيست که مطلقاً حرام است بلکه حمل بر صورتي می‌شود که قصد اضلال بکند. اين ادعا و استظهار انصراف است.

سؤال: هر آموزشي چه رسمي و غیررسمی بازتاب‌هایی در بيرون دارد چه در افکار و چه در رفتار شخص، صرف آموزش که ياد می‌دهد يک بازتابي دارد پس اثر دارد؟ ‎

جواب: آنچه بر اين آموزش مترتب می‌شود را بحث می‌کنيم شخصي را که ياد می‌دهد گاهی شاگرد مطمئني دارد و از روي اطميناني که دارد تفنناً مثلاً سحر را به او ياد بدهد و می‌داند اهل اين کارها نيست و انگيزه این‌که او در اين مسير گناه بيفتد در ذهنش خطور نمی‎کند يا توجه ندارد يا غافل است يا مطمئن است به‌هرحال قصد ضلالت او را ندارد ولي واقعاً انديشه باطل و گمراه‌کننده‌ای که ذاتاً می‌تواند گمراه‌کننده باشد را یاد می‌دهد.

#### اقسام افعال

افعال قصدي و غير قصدي داريم أکل، فعل غیر قصدي است اما چیزهایی مثل باع و اشتري قصدي است، فرض می‌گيريم علم عنوان قصدي باشد ولی قصد به خود مضمون علم باب ضلال و غیر از قصد نتیجه ضلالت دیگری است فلذا عنوان قصدي است که متعلق فعل شده است، آیا نتيجه هم در اينجا دخالت دارد يا ندارد؟ می‌گوييم در ظاهر لفظی من علم باب ضلال نیست ولو عنوان قصدی باشد؛ اما مرتکزات و متفاهم عرفي طوري است که اين جمله را اگر کسي بفهمد می‌گويد من علم باب ضلال، يعني علم باضلال الغير؛ و لذا اگر انگيزه اضلال نداشته باشد اين عنوان حرمت ندارد و ادعاي ما انصراف به جايي است که قصد اضلال بکند و اما اگر لم يقصد الاضلال این روایات آن را نمی‎رساند.

سؤال: تعليم باب ضلال حرام است به عنوان يک فعل اجتماعي، ولي تعليم حرف‌های باطل اجتنبوا قول الزور حرام است به عنوان فعل شخصي ولو قصد اضلال نداشته باشد، يعني اگر حرف‌های باطلي است و شخص نمی‎داند مصداق اجتنبوا قول الزور است؟ ‎

جواب: فرض ما اين است که عنوان کذب و اجتنبوا الزور بر اين صادق نيست و با آن فرض نقل می‌کند. کتابي را که آموزش می‌دهد که مال او نيست می‌گويد یا کتابي را که پر از دروغ است می‌خواند، نمی‎گويند که او دروغ می‌گويد. ‎

محتوا، محتواي گمراهي است، شبهات را بيان می‌کند، دروغ نمی‎گويد براي این‌که حرف‌های ديگران را ياد می‌دهد ولي واقعاً باب ضلال است. جايي که مصداق دروغ بشود را نمی‎گوييم. اگر شعبده را ياد می‌دهد که دروغی در آن نیست ولي ضلال است اصلاً قول الزور و افتراء نيست. کتاب ديگري را که این فن و مهارت در آن است ياد می‌دهد و غافل از گمراهي اوست يا این‌که چون اطمينان دارد ياد می‌دهد و قصد اضلال نکرده است. از نظر فقها بايد قصد اضلال باشد، قصد اضلال در آيه شريفه خيلي واضح است «**وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّه‏**» (لقمان/6) چون لام داشت عمل اضلال مقصود است آنجا قرينه لفظيه‌ای داشتيم که اضلال مقصود محرم است اما اينجا به ظاهر اوليه‌اش اطلاق دارد ولی ادعاي ما اين است که به اضلال المقصود انصراف پيدا می‌کند نه مطلق تعلیم الضلال.

وقتی غافل است یا قصد ندارد امربه‌معروف واجب نیست وقتی با علم حرامی آموزش می‌دهد امر و نهی واجب است وقتي «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ**» را ببینیم ذهن آدم به سمت جايي می‌رود که کسي به انگيزه گمراه‌کنندگی انجام می‌دهد اگر نباشد اين همه شدت و حدت بکار نمی‎رود. ‎و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-3)